کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون اسلام

- کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون اسلام
- وجه غایت بودن موت برای اسلام
- شرح ادامه فقره‌ها
- احتمال اختلاف نسخه در تعبیرات میانی خطبهٔ الوسیلة در نقل کافی

کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون اسلام

آنچه گذشت، نکاتی بود که راجع به این حدیث است. هم سند و هم مطالبش را عرض کردم. حالا عبارت را بخوانم. سه فقره بود. فقره اول گویا ایجاد مقتضی و معرفت و شرط بود. فقره دوم رفع مانع بود. فقره سوم راه کار عملی بود که جلسه قبل عرض کردم. شروع فرمایشات حضرت علیه السلام این چنین است:

> **«أیها الناس إنّه لا شرف أعلی من الإسلام ، ولا کرم أعزّ من التقی ، ولا معقل أحرز من الورع ، ولا شفیع أنجح من التوبة ، ولا کنز أنفع من العلم ، ولا عزّ أرفع من الحلم ، ولا حسب أبلغ من الأدب ، ولا نسب أوضع من الغضب ، ولا جمال أزین من العقل ، ولا سوء أسوء من الکذب ، ولا حافظ أحفظ من الصمت ، ولا لباس أجمل من العافیة ، ولا غائب أقرب من الموت»[1].**

«أیها الناس إنّه لا شرف أعلی من الإسلام»؛ جلسه قبل عرض کردم که وقتی بگذاری برای اینکه خطبی از امیرالمؤمنین علیه السلام که در آنها اسلام مطرح شده است را ببینی؛ ایشان فرموده است: «لأَنْسُبَنَّ الإِسْلاَمَ نِسْبَةً لَمْ یَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِی»[2]. دو-سه مورد دیگر هم در نهج‌البلاغه هست که در کافی شریف هم آمده است. در کافی، جلد دوم، صفحه چهل و نهم. باب، عنوان ندارد. اصبغ بن نباته می‌گوید:

> **«خَطَبَنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی دَارِهِ أَوْ قَالَ فِی الْقَصْرِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ ثُمَّ أَمَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَکُتِبَ فِی کِتَابٍ وَ قُرِئَ عَلَی النَّاسِ.. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَ سَهَّلَ شَرَائِعَهُ.. فَالْإِیمَانُ مِنْهَاجُهُ وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَ الْفِقْهُ مَصَابِیحُهُ وَ الدُّنْیَا مِضْمَارُهُ وَ الْمَوْتُ غَایَتُهُ وَ الْقِیَامَةُ حَلْبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ وَ النَّارُ نَقِمَتُهُ..»[3].**

بعضی می‌گویند چطور این احادیث ثبت و ضبط می‌شده است؟! اگر این شواهد از روایات را مقاله کنید، خیلی خوب است. رسم محدثین فقط این نبوده است که تنها بشنوند و بعد نقل به معنا کنند. در مباحثه فقه، حدیث زراره را تأکید کردم که یادداشت کنید. زراره می‌گوید: قلم به دست من بود؛ سوالم را راجع به وقت نماز عصر یا ظهر پرسیدم. قلم را گرفتم تا هر چه حضرت علیه السلام می‌گویند را بنویسم. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: حالا فعلاً بگذار تا بگویم.

یعنی اینطور بودند؛ قلم به دست می‌نوشتند. نقل به معنا هم بوده است، نه اینکه نبوده است. این یکی از روایاتی است که در کافی آمده است. می‌گوید: «ثُمَّ أَمَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُتِبَ في كِتَابٍ وَقُرِئَ عَلَى النَّاسِ».

شاگرد: بعد از خواندن خطبه امر کردند که بنویسند؟

استاد: بله؛ اصل این هست که ای مکتوب بود و بر من خواندند، ای خود حضرت علیه السلام وقتی خطبه‌ها را می‌خواندند، امر می‌کردند که نوشته شود و ثبت شود. اینها مهم است. اینطور نبود که بعداً هر کسی خودش بنویسد.

حضرت علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ» تا برسیم به صفحه بعدی که حضرت علیه السلام، چه دسته‌بندی عجیب و عظیمی دارند! «فَالْإِيمَانُ مِنْهَاجُهُ وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَالْفِقْهُ مَصَابِيحُهُ وَالدِّينَا مِضْمَارُهُ وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ وَالنَّارُ نَقِمَتُهُ».

در نهج البلاغه، در خطبه شماره صد و پنج آمده است.

«وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالدِّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ»[4]؛ وقتی اسبها با هم مسابقه می‌دهند، جایزه‌ای که به برنده می‌دهند، سبقه است. «والجنة سبقته»؛ جایزه‌ای که مسلمان می‌دهند این است.

دو روایت دیگر هم هست؛ یکی، خطبه صد و پنجاه و دو است که در آن می‌فرمایند:

> **«...إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجِمَاعُ كَرَامَةٍ اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهَجَهُ وَبَيَّنَ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَبَاطِنِ حُكْمٍ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ...»[5].**

یکی از تعبیراتی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای قرآن آورده‌اند، نظیرش را برای اسلام می‌آورند. مطابقتها خیلی جالب است. محورهای جانشینی را گفتم. در اینجا وصفی است که در حالت جانشینی می‌آید. حضرت علیه السلام فرمودند: «لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ»؛ این وصف برای قرآن بود. قرآن کریم، حکم محور و اساس اسلام است. حضرت علیه السلام همان چیزی که در قرآن آورده بودند را برای اسلام هم آوردند.

خطبه دیگر؛ خطبه صد و هفتاد و شش است.

> **«الْعَمَلَ الْعَمَلَ ثُمَّ النِّهَايَةَ النِّهَايَةَ وَالِاسْتِقَامَةَ الِاسْتِقَامَةَ ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ وَالْوَرَعَ الْوَرَعَ إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى نِهَايَتِكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ عَلَمًا فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ وَاخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ وَبَيِّنْ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ**

> أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَ حَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[6].

---

[1] شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۷۴.

[2]. نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج ۱، ص ۴۹۱.

[3]. شیخ کلینی، الکافي (بر اساس چاپ إسلامیة)، ج ۲، ص ۴۹.

[4] نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج ۱، ص ۱۵۳.

[5]. همان، ص ۲۱۲.

[6]. همان، ص ۲۵۳.

وجه غایت بودن موت برای اسلام

ببینید حضرت علیه السلام، در اینجا، امر میکنند. امر به اراده و سلوک مربوط میشود. «إنّ للإِسْلاَمَ غاَیَهً فاَنْتَهُوا إلَی غاَیَتِهِ»؛ شما باید به این غایت برسید. نه اینکه صبر کنید خودش برسد. در خطبه قبلی، داشت «و الموت غایته»؛ موت غایت اسلام است. ظاهر خطبه قبلی این است که موت یعنی موت حیات این دنیا. صبر میکنید تا مرگ میآید، غایتش یعنی پایان زمانی اسلام. مشکلی هم نیست. پایان مسابقه، رفتن از این دنیا است. ولی چیزی که خیلی جهت استعمال لفظ در اکثر از یک معنا را قوی میکند، این است که کلمه غایت، یک بار مثبت خیلی بالای دارد. غایت، صرف تمام شدن یک نهایت زمانی نیست، البته مانعی ندارد، ولی بیش از این است. غایت هدف است. غایت یک چیزی است که انسان آن را بهعنوان یک هدف در نظر میگیرد تا خودش را به آن برساند و لذا، با این امری که در اینجا میکنند، با غایتی که در آنجا گفتند، در استعمال لفظ در اکثر از یک معنا این احتمال هست که منظور از موت هم در آنجا، موت بدنی نباشد. موتی باشد که در کلمات علماء و احادیث آمده است. شاید میگویند موت ارادی.

البته برخی گفتهاند که این نقل نیست. ولی من بعداً در السنة شنیدهام: «من اراد أن ینظر الی میت یمشی فلینظر الی علی بن ابیطالب علیهالسلام». «أَوَمَن كاَنَ مَيتاً فأَحيَينَاهُ وَجَعَلنَا لَهُ نُورا يَمشِي بِهِ فِي النَّاسِ»[1]؛ اینکه در آیه شریفه هست و ذیلش حدیث دارد که امیرالمؤمنین علیهالسلام است. این حدیث برعکس آن است؛ با دو معنا. آیه میگوید: «أَوَمَن كاَنَ مَيتاً فأَحيَينَاهُ وَجَعَلنَا لَهُ نُورا يَمشِي بِهِ فِي النَّاسِ»، این حدیث میگوید: «من اراد ان ینظر الی میت یمشی»؛ میت یعنی هیچ ارادهای از خودش ندارد. این میت در اینجا، سر و پا مدح است. موت ارادی است؛ مُتْ بِالإِرَادَةِ تَحْیَی بِالطَّبِیعَةِ. عبارت معروفی است.

خب، احتمال این معنا هست که اسلام این کار را میکند. «إنّ للإِسْلاَمَ غاَیَهً فاَنْتَهُوا إلَی غاَیَتِهِ»؛ اسلام این غایت و هدف را دارد، شما خودتان را به آن برسانید.

شاگرد: غایتی که بعد از موت هم برای اسلام هست، چیست؟

استاد: بعد از موت خودش است.

شاگرد: معنای دیگری که میفرمایید، چیست؟

استاد: ظاهر خطبه شریفه این بود که این میدان مسابقه با مردن پایان مییابد. این موت بدنی و پایان حیات دنیا بود. اما با این ضمیمه «إنّ للإِسْلاَمَ غاَیَهً فاَنْتَهُوا إلَی غاَیَتِهِ»، اگر این دو را کنار هم بگذارید، معنا ندارد که بگویید یعنی موت طبیعی بدنی غایت اسلام است و «فاَنْتَهُوا إلَی غاَیَتِهِ»! اینکه معنا ندارد.

شاگرد: معنایش این میشود: «وَلاَ تَمُوتُنّ إلاّ وأَنتُم مُّسلِمُونَ»[2].

استاد: در اینجا «فانتهوا» دارد.

شاگرد: یعنی غایتش این است که باید تا زمان مرگ این را داشته باشید. تا زمان مرگتان، این را نگه دارید. چون برنامه زندگی شما است و براساس این، باید تا دم مرگتان، پیش بروید.

استاد: علی ای حال، احتمالی که می‌فرمایند به اندازه‌ای که تصور کردم، صفر نیست.

شاگرد۲: در آیه تضمین دارد؛ یعنی درحالی‌که مودب به این آداب هستید، فانتهوا.

استاد: البته عبارات قبلش حالت اختیاری داشت. ولی در فرمایش ایشان هم حال اختیاری هست. یعنی کاری کنید که عاقبت به خیر بشوید. آن اسلام را تا پایان دنیا محافظت کنید. مانعی ندارد. اگر هم «فانتهوا» بنابر استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، به‌معنای «و الموت غایته» باشد، خیلی مناسب با اسلام است. حضرت علیه السلام فرمودند: «لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نَسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي»[3]، خب، آن چه بود؟ فرمودند: «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ». تسلیم و معانای که در دل اسلام است، خیلی مناسبت دارد با «والموت غایته». یعنی اگر کسی اسلام را درست برود، دیگر در او هواهای نفسانی و خواسته‌های دنیوی تمام است.

شاگرد: موت ارادی که می‌فرمایید، به همین معنا است؟

استاد: بله؛ ظاهراً همین است. یعنی اراده تو کامل منطبق می‌شود با مشیة الله در نظام عالم.

حاج آقا می‌فرمودند: مرحوم آقای زرآبادی دو شاگرد داشتند. البته اینها را من توضیح می‌دهم. یکی مرحوم آقای الهی بودند و یکی هم مرحوم معصومی. ظاهراً از مرحوم معصومی نقل شده بود که باران زیاد آمده بود. آمده بودند و گفته بودند آقا! سقف‌های ما دارد خراب می‌شود. ایشان هم در اتاقی نشسته بودند. ایشان می‌نویسند که باران بند بیا! حاج آقا اینطور می‌گفتند. البته جور دیگری هم می‌گویند. می‌نویسد: باران بند بیا. از پنجره‌ای که کنارش بوده است، آن را در حیاط می‌اندازد و باران هم بند می‌آید. نمی‌دانم چه قضیه‌ای شبیه این بوده ای من. بعد از وفات ایشان، سراغ هم شاگردی ایشان مرحوم آقای الهی آمده بودند. همینطور یک چیزی گفته بودند. ایشان گفته بودند به خدا تا قیامت باران بیاید اگر بنویسم! من را با دستگاه تقدیرات الهیه چه کار!

شاگرد: منظور از آقای الهی، برادر علامه طباطبایی است؟

استاد: خیر؛ این آقای الهی شیخ بودند. شاید اهل قزوین بودند. شاگرد آسید موسی بودند.

شاگرد: جمله را بفرمایید.

استاد: حاج آقا این جور گفتند؛ آقای الهی گفته بودند همین کار را کرده بود که جوان مرگ شد! ظاهراً سنشان کم بوده است. اسمش آسید محمدتقی بوده است. صاحب کتاب دو چوب و یک سنگ. دو چوب و یک سنگ، یعنی صد و ده. کتاب خیلی لطیف و خوبی است.

شاگرد۲: یعنی این علوم این آثار مثل جوان مرگ شدن را دارد؟

استاد: من که اینها را سرم نمی‌شود. من یادم آمد. گفتم شما اهلش هستید. من هم ضبط صوت هستم و گفتم برای شما بگویم. فهم و درک و تحلیلش برای شما.

[1]. الانعام، آی ۱۲۲.

[2]. آل عمران، آی ۱۰۲.

[3]. نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح) ج ۱، ص ۴۹۱.

شرح ادامه فقره‌ها

«والا معقل أحرز من الورع»؛ معقل به معنای پناه‌گاه است. حرز هم به معنای حفظ ماندن است. ورع، انسان را حفظ می‌کند و معقلی، احرز از ورع ندارید. «والا شفيع أنجح من التوبة»؛ اگر فردا بخواهد چیزی دستگیری ما باشد، انجح از توبه نیست. توبه این کار را انجام می دهد. از اساتید درس معقول بودند. مکرر می فرمودند. می‌گفتند: شفاعت را باید از اینجا با خودمان ببریم. جمله بزرگی بود که مدام تکرار می‌کردند. این جور نیست که صبر کنیم تا فردا شفاعت کنند. باید از اینجا ببریم. اگر بذر شفاعت را از اینجا بردیم، فردا هم شفاعت می کنند و الا توبه نشد، توسل نشد، فردا چه شفاعتی می‌شود؟! باید بذر شفاعت را از اینجا با خودمان ببریم.

«و لا كنز أنفع من العلم ، ولا عز أرفع من الحلم»؛ اگر حوصله کردید، نگاه کنید. از «انجح من التوبه» نسخه امالی و فقیه با نسخه تحف العقول و کافی تفاوت می کند. در کافی به این صورت است: «لاشفیع انجح من التوبة» بعد آمده است: «و لا لباس اجمل من العافیة و لا غایة امنع من السلام». تا خیلی بعد به «و لا حسب ابلغ من الادب» می‌رسد. منظور این که این تفاوت نسخه هست. بنده علامت هم زده‌ام و مطابقت هم کرده‌ام. شما هم ان شاء الله ببینید. بنابراین «و لاکنز» ابتدای تفاوت نسخه است.

«ولا عز أرفع من الحلم»؛ حلم چیست؟؛ حلم را به صبوری و بردباری معنا می‌کنند. در اصل معنای لغت حلم، عقلانیت خوابیده است. «اولوا الالحلام»؛ حُلُم و أحلام، یک جور عقلانیت است. آدم حلیم هم که حلیم است، چون عقلش بالا است. عقلی که سبک باشد، از آن حلم نمی‌جوشد.

«ولا حسب أبلغ من الأدب ، ولا نسب أوضع من الغضب ، ولا جمال أزين من العقل ، ولا سوء أسوء من الكذب ، ولا حافظ أحفظ من الصمت، ولا لباس أجمل من العافية ، ولا غائب أقرب من الموت»؛ خیلی چیزها غائب است، اما غائبی نزدیکتر از مرگ نداریم. این تعبیر، خیلی تعبیر مهمی است. هم مطالب معرفتی در آن هست و ... .

ان شاء اللّٰه در جلسه بعدی، سند روایت بیست و هشتم را می‌خوانیم.

احتمال اختلاف نسخه در تعبیرات میانی خطبة الوسیلة در نقل کافی

شاگرد: حضرت در اواسط خطبه راجع به خودشان می فرمایند، این نشان میدهد که خطبه، مربوط به هفت روز بعد از سقیفه نیست.

استاد: بله؛ این نکتهای است. این اشکال شما، به کافی وارد است. در ادامه خطبه، حضرت علیه السلام میفرمایند که این دو نفر، خلافت را غصب کردند؛ یعنی دارند از غصب خلافت این دو اخبار میکنند.

شاگرد: یعنی گویا خطبه برای زمان حکومت حضرت امیر علیه السلام است.

استاد: بله؛ این احتمال هست که نسخه تلفیقی باشد. یا مثلا در نسخه اصلیه، سقط داشته باشد و الا ظاهرش این است که شما می فرمایید و مربوط به سبعة ایام نیست. در حالی که ابتدایش، تصریح به سبعة ایام است، بعد در آخر، با فاصلهای که خیلی مفصل است، این احتمال را تقویت میکند که مثلا نسخههایی بوده است که یک برگ از بین آن افتاده است. مثلا آن سند و شروع دیگری دارد که حضرت علیه السلام هم، یک دفعه سراغ وسیله میروند. البته اشکال شما به تحف العقول وارد نمیشود.

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.